



گفت‌وگو با عباس سلیمی نمین درباره شهید دکتر بهشتی



مهدی خندانی

سکوتی از جنس مظلومیت

گاهی اوقات نامه‌های ایشان به همسرشان را مطالعه می‌کردم. دیدم برای من و امثال من قابل هضم نیست. از فضای سیاسی کاملاً دور و در یک بعد عاطفی قرار می‌گیرد. مثل اینکه انسان عاشق‌پیشه‌ای این مطالب را نوشته و نه آدم سیاست‌پیشه. در آن زمان، شهید بهشتی دیگر عنصر سیاسی نیست بلکه یک انسان عاطفی است که برای دیدار همسرش بی‌تابی می‌کند.

یعنی به نظر شما شهید بهشتی ضرورت‌شناس بوده که در شرایط زمانی و مکانی خاص، توجهی ویژه به اصل رویداد داشته است؟

بیشتر این ذووجهین بودن شخصیت او مد نظر است. از مشکلات اساسی جامعه ما این است که وقتی افراد وارد عرصه سیاست می‌شوند، مسائل اقتصادی خود را کاملاً فراموش می‌کنند. یعنی به اصول اخلاقی پایبندی زیادی ندارند. برای پیشبرد اهداف سیاسی، خود را مجاب می‌کنند که دروغ هم بگویند، فریب بدهند و دست به هزار کار غیراخلاقی

در مورد شهید بهشتی سخن بسیار گفته شده. اما هنوز هم ناگفته‌هایی هست که در خصوص ایشان می‌توان گفت. تحلیل شما از ابعاد شخصیتی دکتر بهشتی چیست؟

سخن گفتن درباره افرادی که چند بُعد شخصیتی دارند، بسیار سخت است. چون ما آنان را یک بُعدی تحلیل می‌کنیم. افرادی که سیاسی‌اند، افراد چندبُعدی را صرفاً سیاسی می‌بینند، آنان که عبادی‌اند، آن‌ها را صرفاً عبادی و... در واقع نمی‌توان با دیدگاه و تفکر تک‌بُعدی، انسان چندبُعدی را شناخت. علت اینکه نتوانستیم از این افراد در جامعه بهره ببریم، همین مسئله بوده است. خوشبختانه ما در جامعه خود شخصیت‌هایی این‌گونه زیاد داشتیم. به طور کلی، تجمع وجوه گوناگون در شخصیت یک انسان، مراحل شناخت را برای دیگران بسیار دشوار خواهد کرد.

رعایت اخلاق، چه از نوع خانوادگی و چه اجتماعی، برای شخصی مثل شهید بهشتی، چقدر مهم است.

اساره:

عباس سلیمی نمین متولد ۱۳۳۳ و فارغ‌التحصیل مهندسی کامپیوتر از انگلستان، یکی از فعالان عرصه مطبوعات در ایران است که از سال ۱۳۶۰ همکاری خود را با روزنامه کیهان آغاز کرد و هنوز هم به نوشتن و مطالعه ادامه می‌دهد. بنیان‌گذار و مدیر دفتر مطالعات و تدوین تاریخ ایران در بوستانی از کتاب‌های مختلف تاریخی دعوت ما را پذیرفت تا درباره شهید مظلوم دکتر بهشتی به گفت‌وگو بنشینیم. هر چند مصاحبه ما سومین گفت‌وگوی سلیمی‌نمین در یک روز کاری محسوب می‌شد ولی او تا آخرین سوال ما را با صبر و منانت پاسخ گفت. سلیمی‌نمین عناوین و رتبه‌های بسیاری را در عرصه مطبوعات کسب کرده و یکی از برکارترین مردان مطبوعاتی این سرزمین محسوب می‌شود. اگرچه گرایش تحصیلی او با تاریخ انقلاب مرتبط نیست، او تلاشی می‌کند تاریخ پر فراز و نشیب ایران را برای همیشه در حافظه رایانه‌ای مردم جهان ثبت و ضبط کند. صحبت‌های کسی که از منظر تاریخی سخن می‌گوید جذاب و خواندنی است. شما هم بخوانید.

هم بزنند. در صورتی که می‌بینیم افرادی که دارای وجوه مختلف شخصیتی‌اند، کمتر به این قبیل کارها اقدام می‌کنند. در هر حال صحبت کردن در خصوص این اشخاص، دشوار است چراکه می‌خواهیم آن‌ها را در ذهن یک‌وجهی خودمان محدود کنیم. وقتی از امام خمینی (ره) سخن می‌گوییم، مجبوریم امامی را که می‌فهمیم و می‌پسندیم، مطرح کنیم. لذا چندین روایت مختلف از امام داریم. امام سیاسی، امام اعتقادی، امام عارف و ... اما کمتر می‌توانید مواردی پیدا کنید که در ذهن ما جمع باشد؛ که هم بتوانیم سیاست‌مدار به معنای دقیق کلمه باشیم، هم عارف و هم زاهد به تمام معنا که کمترین سخن ناحق درباره کسی عنوان نکنیم.

اگر در حضور شهید بهشتی از کسی غیبت می‌شد، اگر می‌توانستند جلوگیری می‌کردند و گرنه، جلسه را ترک می‌گفتند. در صورتی که ما به خاطر یک حرکت سیاسی، اجازه هر برخوردی با دیگران را به خود می‌دهیم، طلبکار هم هستیم که داریم روشنگری می‌کنیم. برمی‌گردم به سال‌هایی که در خارج از کشور دانشجوی بودم. البته شهید بهشتی آن زمان به ایران بازگشته بود. اما توضیحاتی که درباره تعاملات ایشان با بچه‌هایی که از ماقدمی‌تر بودند می‌شنیدیم، برایم اهمیت فراوانی داشت. افرادی که بعد از شهید بهشتی مسجد هامبورگ را اداره می‌کردند به شدت یک‌وجهی بودند و به خیلی از کارهای غیراصولی که از لحاظ اعتقادی هم اشکال داشت، مجوز می‌دادند. مثلاً بعد از شهید بهشتی، شخصی بود که به راحتی اجازه می‌داد گوشت ذبح غیرشرعی استفاده کنند. در صورتی که گوشت ذبح شرعی هم در دسترس بود. وقتی است که به علت تحت فشار قرار گرفتن و شرایط دشوار، چنین نظری می‌دهند و شاید جایز باشد ولی در آلمان که مسلمانان ترک در هر گوشه‌ای وجود داشتند، اگر کسی اجازه استفاده از گوشت ذبح‌شده غیرشرعی بدهد، نشان می‌دهد یک‌بعدی است. دلیلی وجود ندارد برای آنکه فعالیت سیاسی انجام دهید، مسائل شرعی را تعطیل کنید. در زمان شهید بهشتی این مسائل نبود، یکی از ویژگی‌های شهید بهشتی که من به کرات از بزرگان شنیدم، شخصیت قائل بودن برای خود به منزله فرد مسلمان بود، نه در مقام منیت. این مسئله بسیار مهمی است. مسلمان باید برای خودش شأن قائل شود. ما در مقام انسان خودخواه برای خود شأن قائل هستیم ولی به منزله مسلمان، نه.

یعنی خود، دین‌باور می‌شوند؟

گاهی اوقات منیت خودمان را در قالب حجاب‌های مختلف بروز می‌دهیم. ما که مسلمانیم، حق نداریم خودسان را دلیل کنیم. اینکه آموزه‌های قرآنی می‌گوید شما در برابر زورگویی‌ها نمی‌توانید خضوع کنید، یعنی اینکه شأن یک فرد مسلمان باید همواره محفوظ بماند. بنا بر همین اصل، یکی از گناهان

کبیره را له کردن شخصیت دیگران می‌دانند. در اسلام، غیبت کردن عمل نکوهیده‌ای است. این به خاطر خدشه‌دار کردن شأن مؤمن است. انسان در اسلام کرامتی دارد. اسلام اجازه از بین بردن کرامت را به انسان نمی‌دهد. انسان حق ندارد کاری انجام دهد که کرامتی را که اسلام به انسان عطا کرده، از بین ببرد.

شهید بهشتی انسان بسیار دقیقی بود. در اوج مبارزات، چند نفر از افراد تراز اول انقلاب برای مشورت به آقای بهشتی مراجعه کردند. ایشان گفت: «من الان به خانواده‌ام قول داده‌ام کاری را انجام دهم. نمی‌توانم قولم را بشکنم.» آن افراد، بدون مشورت کردن برمی‌گرددند. در صورتی که می‌دانیم شهید بهشتی، احترام به دیگران را بسیار رعایت می‌کرد. این موضوع، به علت تفاخر نیست. درک آن تأمل بیشتری می‌خواهد. وقتی در سیره بزرگان دقت می‌کنیم، متوجه می‌شویم برای وقت خود ارزش فراوانی قائل بودند.

امام خمینی (ره) بسیار عاطفی بود. بعد از سال‌ها حاج احمد آقا در نجف خدمت ایشان رسید. دو ساعتی با هم گفت‌وگو کردند. امام فرمود: «باید بروم حرم مطهر حضرت امیرالمؤمنین (ع). دوست دارم بیشتر صحبت کنیم، ولی الان نمی‌توانم.» امام این شأن را برای خودش حفظ می‌کند، نه برای منیت خودش، برای آنکه پدری خوب و رهبری خوب باشد، برای اینکه فرد سالمی باشد، به نظم فردی تأکید می‌کند.

شهید بهشتی این چنین خلقیاتی دارد و کاملاً مشهود است. در آن روزگار، معتقد بودیم وقتی مسئله مبارزه مطرح می‌شود، همه باید همراه باشند و سایر کارها تعطیل شود ولی بعدها فهمیدیم اگر مبارزان به سایر مسائل خود نپردازند، مشکلات فراوانی به وجود خواهد آمد.

بعدها دیدیم کسانی که به خاطر مبارزه عبادات خودشان را تعطیل کردند و برای عباداتشان شأنی قائل نشدند، در مبارزه هم نتوانستند تأثیرگذار باشند. می‌خواهم نتیجه بگیرم شهید بهشتی نوعی تعادل و توازن داشت و هر چیز برای او در جایگاه خودش قرار داشت و مکمل همدیگر بودند.

شاید اکنون این مسئله را نتوان درک کرد اما در سال‌های حقیقتان رژیم پهلوی اگر کسی می‌گفت می‌خواهم صحنه مبارزه را ترک کنم یا فرصتم را به نوشتن کتابی اختصاص دهم، یاران به او خرده می‌گرفتند. کار پسندیده‌ای نبود. به یاد دارم به شهید مطهری هم خرده می‌گرفتند. سؤال این بود که چرا ایشان خود را چند ماه در منزل در اختیار نگارش قرار داده است؟ می‌بینید در چنین اوضاعی چندبعدی اندیشیدن کار سختی است. آن زمان مبارزه ایجاب می‌کرد حتی چند ماه اصلاً با خانواده ارتباط نداشته باشید. در خارج اگر چه مبارزه این شرایط را به وجود نمی‌آورد. ولی امکان داشت خیلی

از مسائل اعتقادی انسان تعطیل شود. درحالی که افرادی مثل شهید بهشتی این‌گونه نمی‌اندیشند. یکی دیگر از وجوه بارز شهید بهشتی حفظ اصولی است که من جزء خلقیات و اخلاقیات ایشان می‌دانم.

در سال ۵۹ که موضوع بنی‌صدر مطرح بود، شرایط برای شاگردان امام سخت شد. بیش از همه شهید بهشتی تحت فشار قرار گرفت. سازمان منافقین و جریان‌های سیاسی به کسی حمله‌ور شده بودند که نقش هدایت‌کننده داشت. انتظار می‌رفت امام

اگر در حضور شهید بهشتی از کسی غیبت می‌شد، اگر می‌توانستند جلوگیری می‌کردند و گرنه، جلسه را ترک می‌گفتند. در صورتی که ما به خاطر یک حرکت سیاسی، اجازه هر برخوردی با دیگران را به خود می‌دهیم. طلبکار هم هستیم که داریم روشنگری می‌کنیم

در آن شرایط از ایشان حمایت کند و از فشارها بکاهد. ولی امام اعتقادی به این کار نداشت. چون دیدگاهی وسیع‌تر داشت. بر اساس تحلیل حضرت امام در میان توده‌های جامعه باید این زمینه به وجود می‌آمد که ماهیت بنی‌صدر روشن شود. قبل از روشن شدن این مسئله، امام معتقد بود هر کاری صورت بگیرد به توطئه دشمن دامن خواهد زد. چون تضاد بین روحانیان و روشن‌فکران و دوقطبی کردن جامعه، سابقه‌ای بود که دشمنان از آن بهره‌های فراوانی برده بودند.

گل‌واژه‌های بهشتی

اگر میزان صدور نفت را افزایش دهم، بیست سان دیگر فرزندان ما چه باید بکنند؟ چه عجله‌ای هست برای اینکه این ثروت خداداد نسل‌ها را با این سرعت خرج بکنیم؟



در نضیعت ملی شدن نفت و جریان مشروطه هم از این طریق، موفق شده بودند. امام این دو تجربه تاریخی را داشت. جریان همسوا با بنی‌صدر می‌خواست بنی‌صدر را قطب روشن‌فکری و امام، بهشتی و یاران امام را روحانی مطرح کند که در این صورت جامعه به سمت قطبی شدن و تضاد بین روحانیان و روشن‌فکری پیش می‌رفت. امام مایل نبودند قبل از اینکه ماهیت بنی‌صدر روشن شود، دست به اقدامی بزنند. شهید بهشتی، آیت‌الله خامنه‌ای و آقای رفسنجانی انتظار داشتند امام

حمایت کند و حتی نامه‌هایی هم به صورت گروهی یا انفرادی برای امام فرستادند. شهید بهشتی و آقای رفسنجانی دو نامه برای امام نوشتند. مقایسه این دو نامه، خالی از لطف نیست. در شرایطی که بهشتی بیشترین فشار را تحمل می‌کرد، حرمت اصول را نگه می‌داشت. در شرایط سخت است که انسان محک می‌خورد. باید خیلی امام‌شناسی مان قوی و ریشه‌ای باشد. در آن مقطع هیچ حرمت‌شکنی از سوی شهید بهشتی نمی‌بینید. ضمن اینکه دردهای خود را بیان می‌کند، انتظارات خود را هم می‌گوید.

شهید بهشتی قدرت مدیریتی داشت. نقش تعیین‌کننده‌ای در شورایی انقلاب و مجلس خبرگان تدوین قانون اساسی داشت. به همین خاطر می‌توانست همه نیروها را بسیج کند. قدرت جاذبه بسیار زیادی داشت که حاکی از استعداد مدیریتی او بود. مدیریتی که ما در سال‌های قبل از انقلاب و بعد از آن کم داشتیم. دشمن به خوبی می‌دانست

تن دادن شهید بهشتی به فرمان امام مظلومیتی را برایش حادث کرد. بهشتی برای منافع اسلام و انقلاب که تشخیص آن با رهبری بود، نه به تشخیص خودش که برپه‌ها و قاطعانه با بنی‌صدر را توصیه می‌کرد. سکوت کرد و بهای گزافی هم برای آن پرداخت ولی از فرمان ولایت سر برنداشت و اماج نبرهان مخالفان شد. در این شرایط، فرمان رهبر خود را پذیرفت

شهید بهشتی توانایی دارد که جامعه را منسجم کند. انسجام جامعه ایران در آن برهه تاریخی، حیاتی بود. در شهید مطهری این فرایند را نمی‌بینیم. ایشان با وجود بنیه علمی فراوان، قدرت انسجام‌بخشی نداشت. سایر شخصیت‌ها هم خود در تیررس حملات مخالفان بودند.

مسائلی که گفتید به تشکیلاتی بودن شهید بهشتی مربوط می‌شود. در این خصوص تحلیل خود را از برنامه‌های او ذکر کنید.

یکی از خصوصیات بارز شهید بهشتی تشکیلاتی بودن ایشان بود. روحانیانی که در کشور مبارزه می‌کردند با توجه به شرایط خفقان، نمی‌توانستند تشکیلاتی عمل کنند. بر این اساس بود که هر فعالیت تشکیلاتی در کشور منهدم می‌شد و روحانیان نمی‌توانستند تشکیلاتی عمل کنند.

یعنی حکومت باعث انحلال تشکیلات مخالف می‌شد؟

بله، شرایط خفقانی که عرض کردم. باعث گریز افراد از این ارتباطات می‌شد. هر نوع کشف ارتباط از طرف رژیم، ممکن بود عواقب جبران‌ناپذیری داشته باشد. بنابراین ارتباطات خودشان را محدود کردند تا بتوانند

کارشان را پیش ببرند و فعالیت‌های سیاسی‌شان را دنبال کنند. آن‌ها برای اینکه در چتر امنیتی رژیم قرار نگیرند و تسلیم نشوند، ملاحظاتی می‌کردند که البته ضدتشکیلاتی بود. مگر اینکه فردی زندگی مخفی شروع کند. برخی سازمان‌ها این کار را انجام می‌دادند. به نیروهای خود اعلام می‌کردند از خانه و خانواده خود دور شوید تا بتوانیم به صورت تشکیلاتی و حرفه‌ای فعالیت کنیم. تا مادامی که گیر نمی‌افتادند، می‌توانستند به کار خود ادامه دهند. ولی روحانیان این گونه نبودند. آن‌ها باید به مسائل مردم می‌پرداختند و مبارزات خود را هم پی می‌گرفتند. فرصت رفتن به هامبورگ برای شهید بهشتی خیلی معتد بود. ایشان علاوه بر توانمندی‌های علمی، توانست فعالیت تشکیلاتی را هم تجربه کند. لذا وقتی به ایران برگشت، بر دیگر روحانیان برتری داشت و توانست تشکیلات را اداره کند.

شهید بهشتی به زیرساخت‌ها اهمیت می‌داد. از نمونه‌های مهم می‌توان از تدوین و تألیف کتاب دینی مدارس نام برد. ایشان در جایی عنوان کردند که با این کار، مخاطبان جوان بسیاری را برای خود پیدا کردیم. مدرسه دین و دانش و مدرسه حقانی هم نوعی توجه به نیروهای جوان بود. بعدها در حزب جمهوری هم به زیرساخت‌ها اهمیت داد و کارهای تشکیلاتی را با کمک افراد جوان به پیش برد. تحلیل شما از توجه ویژه شهید بهشتی به آماده‌سازی بستر فعالیت‌ها چگونه است؟

به این تقسیم‌بندی شما اعتقادی ندارم. قبل از انقلاب، نوعی تقسیم کار صورت گرفت. سهم شهید بهشتی این بود که کار ساده‌تری به او داده شود. این تقسیم کار بین شاگردان حضرت امام(ره) صورت گرفت. مسیری که آیت‌الله خامنه‌ای و آقای رفسنجانی طی کردند، بسیار سخت‌تر بود. تفاوت آقای هاشمی با آقای خامنه‌ای در این بود که آقای هاشمی از پشتوانه مالی بهتری برخوردار بود که شرایط را برایش کمی راحت‌تر می‌کرد و این کار برای مبارزی که هم سختی معیشت داشته باشد و هم رژیم پهلوی به او فشار وارد می‌کند، ساده نیست.

به نظر شما در شرایط قبل از انقلاب اسلامی، وجود یک روحانی چون شهید بهشتی با توجه به سابقه مبارزاتی و سیاسی، در تدوین کتاب دینی مدارس کار سهل و ساده‌ای بود؟

کار ساده‌تری بود. قطعاً می‌توانیم بگوییم در تقسیم کاری که صورت گرفت، کار مقام معظم رهبری و آقای هاشمی به مراتب سخت‌تر بود. در واقع شهید بهشتی و شهید باهنر، زندگی آرام‌تری داشتند. نگران این نبودند که مأموران رژیم، هر لحظه آن‌ها را دستگیر و زندگی‌شان را مختل کنند. شهید بهشتی و شهید باهنر این مسیر را برمی‌گزینند. این مسیر مدیریت

و برنامه‌ریزی کلان تأثیر فراوانی گذاشت. شهید بهشتی در واقع فراغ خاطری یافت که می‌توانست به فعالیت‌های خود بپردازد.

سال‌ها از فاجعه هفتم تیر ۱۳۶۰ می‌گذرد و مظلومیت شهید بهشتی هنوز ادامه دارد. چرا ما شهید بهشتی را مظلوم می‌دانیم. چه اتفاقی در اجتماع شکل گرفت که مظلومیت شهید بهشتی روشن شد و نظر شما پیرامون بُعد مظلومیت شهید بهشتی چیست؟

در طراحی دشمن، بهشتی نوک پیکان حملات بود. در آن زمان به امام نمی‌توانستند حمله مستقیم کنند ولی به بهشتی می‌توانستند. اولین کسی که حزب جمهوری برای نامزدی ریاست‌جمهوری پیشنهاد کرد، بهشتی بود. خودشان هم معتقد بودند به لحاظ مدیریتی توانمندی دارد. همه نیروهای انقلاب هم بر این نکته متفق بودند. همه این عوامل، فهم مسئله را برای دشمن ساده می‌کند. دشمن می‌فهمد که چه کسی را باید اماج حملات خود قرار دهد. چرا بهشتی مظلوم واقع شد؟ چون در آن شرایط که می‌خواستند جامعه را قطبی کنند، باید سکوت می‌کرد. نظر امام بود که باید همه نیروها سکوت کنند. اگر می‌خواستند به میدان عمل وارد شوند، خواسته دشمن محقق می‌شد برای درک مظلومیت شهید بهشتی باید شرایط خاص آن روز جامعه ایران را کاملاً درک کرد. دشمن آن همه تجربه از گذشته داشت. اگر می‌توانست جامعه را به روحانی و غیرروحانی یا مذهبی و روشن‌فکر تقسیم کند انقلاب را در ابتدای حرکت خودش زمین‌گیر کرده بود. امام می‌دانست دشمن از این کارها چه هدفی دارد. پس به شاگردان خود فرمودند: سکوت کنید، در غیر این صورت به اجرای ترفند دشمن کمک خواهید کرد. از اینجا همه‌ها صورت گرفت. تن دادن شهید بهشتی به فرمان امام مظلومیتی را برایش حادث کرد. بهشتی برای منافع اسلام و انقلاب که تشخیص آن با رهبری بود، نه به تشخیص خودش که برخورد قاطعانه با بنی‌صدر را توصیه می‌کرد، سکوت کرد و بهای گزافی هم برای آن پرداخت ولی از فرمان ولایت سر برنداشت و اماج تیرهای مخالفان شد. در این شرایط، فرمان رهبر خود را پذیرفت. این مظلومیت ایجاد می‌کند مظلومیتی که برای بهشتی رقم خورد این بود که در این مقطع تابلوی حملات قرار گرفت و از این آزمایش دشوار سر بلند بیرون آمد. ما مظلومیت حضرت علی(ع) را در این می‌دانیم که برای حق سکوت کرد. این خیلی ارزشمند است. شهید بهشتی هم برای حق سکوت کرد. البته حرف و سخن شاگردان امام در خصوص آنچه می‌دیدند درست بود. اما امام می‌گفت: الان مصلحت انقلاب حکم می‌کند که باید سکوت کرد. چون مردم از این قضیه آگاه نبودند و باید بستر فراهم می‌شد و این موضوع، زمان می‌برد.

جریان‌های فکری دکتر شریعتی، شهید مطهری



و هزار دلیل می‌آوریم. شهید بهشتی توجیه نکرد و از پناه چتر ولایت خارج نشد. ما در این زمینه خوب عمل نکردیم.

یعنی کمبود چنین همایش‌هایی را در خصوص شناخت بیشتر از کان انقلاب احساس می‌کنید؟
حتماً. همین کمبودها که ما نتوانستیم از حضور امام استفاده کنیم. البته این برای آن‌ها کاستی نیست، همان‌طور که برای ائمه اطهار(ع) کاستی نبود. از شمع وجودی شخصیت‌های چندبعدی استفاده کردن، برای من و جامعه‌ای که یک‌بعدی‌نگر است، خیلی مفید است. ما هستیم که داریم این گوهرها را از دست می‌دهیم. اگر نتوانیم از اندیشه‌های امام(ره) استفاده کنیم متضرر اصلی ما هستیم وگرنه امام شمع است که در دل تاریخ همواره خواهد درخشید. اینکه بتوانیم پیرو واقعی ولایت باشیم مهم است. با آنکه خیلی‌ها به ولایت امام اعتقاد داشتند، پس از رحلت ایشان گفتند: ما به علت رعایت سبّ زیاد او، در مقابلش نمی‌ایستادیم.

اگر قرار باشد برای شهید بهشتی همایش برگزار کنیم باید بر این وجه تأکید کنیم. یاد بگیریم که شهید بهشتی، چگونه توانست از رهبر خودش بهره بگیرد. اگر این نوع تفکرها نبود، انقلاب به این مراحل نمی‌رسید و در همان اوایل کار، متحمل شکست می‌شد. دشمن از خدا می‌خواست امثال شهید بهشتی، تضاد بین روحانیان و روشن‌فکران را دامن بزنند. این قضیه مرگ انقلاب را رقم می‌زند. اوضاعی به وجود آمده بود که تشخیص حق برای مردم دشوار شده بود. حداقل این بود که جامعه منفعل می‌شد و مردم دیگر به میدان قدم نمی‌گذاشتند.

وقتی خبر انفجار در دفتر حزب جمهوری و شهادت شهید بهشتی و یاران او را شنیدید کجا بودید و عکس‌العملتان چه بود؟

من آن روز در بیمارستان قلب، خدمت آقای خامنه‌ای بودم. در راهروی بیمارستان قدم می‌زدم. یکی از دوستان گفت که این فاجعه رخ داده است. خیلی متأثر شدم. چرا که خودم تحت تأثیر تبلیغات سوء قبل از انقلاب درباره شهید بهشتی، قرار گرفته بودم. به نظرم رسید در ظلمی که در حق ایشان انجام گرفته بی‌تأثیر نبودم، نه اینکه به نفع ایشان جوسازی کنم، ولی در خارج از کشور علیه شهید بهشتی جوّ سالمی وجود نداشت. من راجع به شهید بهشتی از این جهت ناراحت بودم که چرا من هم همراه این جوّ ناسالم حرکت کرده بودم. خیلی ناگوار و دشوار است که بعد از اینکه نعمتی را از دست دادیم، متوجه ارزش آن شویم و حسرت بخوریم. من کاملاً در طیف انقلاب قرار داشتم. با اینکه در خارج از کشور با افرادی چون بنی‌صدر همکاری می‌کردم وقتی به ایران بازگشتم، یک بار هم با او تماس نگرفتم چون بی‌صدافتی او برایم محرز شده بود.

و شهید بهشتی سه نوع جریان و اندیشه بود که در جامعه گسترش یافته بود. به نوعی اندیشه‌های شهید بهشتی جایگاه معتدل‌تری از دو جریان دیگری داشت. پس از انقلاب، اندیشه‌ها و گفتار دکتر شریعتی و شهید مطهری در مقیاس زیاد در جامعه گسترش یافت و آثار مکتوب و نوارهای صوتی فراوانی منتشر شد. ولی اندیشه‌های شهید بهشتی مجال بروز پیدا نکرد و گسترش لازم را در جامعه پیدا نکرد به نظر شما علت انتشار نیافتن افکار و اندیشه‌ها و سخنرانی‌های شهید بهشتی در مقام روحانی نوگرای دینی چه بود؟

این شخصیت‌ها خود را خلاصه‌شده در امام می‌دیدند و به نوعی مروج و مبلغ اندیشه‌های امام بودند. خودشان را قطره‌ای از دریای خروشان امام می‌دانستند و خیلی دنبال تبیین مسائل خود نبودند. وقتی امام را خیلی جامع‌تر می‌دیدند، طبیعی است در خط ولایت کار می‌کردند. البته به نظر من مقام معظم رهبری نقش تعدیل‌کننده داشت. جلساتی به ابتکار ایشان در اوج اختلافات شهید مطهری و دکتر شریعتی برگزار شد که نوارهای آن موجود است. ایشان، شهید مطهری و دکتر شریعتی را قبول داشتند ولی مارکسیست شدن مجاهدین خلق، حساسیت شدید مطهری را برانگیخت. از آن مقطع بود که ایشان به خیلی از مسائل حساس‌تر شد. هرچند من چنین اعتقادی ندارم و زیاد منطبق بر واقعیت نمی‌دانم. سازمان مجاهدین به دکتر شریعتی هم حمله می‌کردند.

در هر صورت همه شاگردان امام، وقت خود را بیشتر برای تبیین اندیشه‌های امام خمینی(ره) صرف کردند تا نظرها و دیدگاه‌های خود.

اگر قرار باشد شما در رأس برگزاری یک همایش در خصوص شهید آیت‌الله دکتر بهشتی قرار بگیرید، کدام وجه از ابعاد شخصیتی ایشان را محور گفت‌وگو قرار می‌دهید؟

من وجه مظلومیت شهید بهشتی را موضوع قرار می‌دهم. جامعه ما هم به درستی تشخیص داد که برترین ویژگی او مظلومیت اوست. پیروی محض از رهبر و بانی انقلاب را می‌توان از او یاد گرفت. جامعه هم با همین ویژگی او را شناخت و بدین خاطر است که در آسمان ایران ستاره‌ای جاودانه شد. انسان‌ها در شرایط سخت روزگار محک می‌خورند. خیلی‌ها می‌گفتند ما طرف‌دار ولایتیم، اما جایی که منافعشان ایجاب نمی‌کرد از مسیر خارج می‌شدند. به شهید بهشتی در شرایط بسیار سخت، بدترین تهمت‌ها زده شد و او فقط سکوت کرد. چون امر ولایت بود که سکوت کند و از خود دفاع نکند. بیشتر ما در هنگامی که می‌بینیم حق با خواسته‌های ما در تعارض است، اصلاً پیروی نمی‌کنیم. توجیه می‌کنیم

خیلی‌ها می‌گفتند ما طرف‌دار ولایتیم، اما جایی که منافعشان ایجاب نمی‌کرد از مسیر خارج می‌شدند. به شهید بهشتی در شرایط بسیار سخت، بدترین تهمت‌ها زده شد و او فقط سکوت کرد. چون امر ولایت بود که سکوت کند و از خود دفاع نکند. بیشتر ما در هنگامی که می‌بینیم حق با خواسته‌های ما در تعارض است، اصلاً پیروی نمی‌کنیم. توجیه می‌کنیم و هزار دلیل می‌آوریم. شهید بهشتی توجیه نکرد و از پناه چتر ولایت خارج نشد

شهادت شهید بهشتی برای من مانند شوک و باورنکردنی بود. عامه مردم هم همین احساس را داشتند. آن‌ها مظلومیت او را درست تشخیص داده بودند. در مراسم تشییع جنازه او همه مردم می‌گریستند. با همه وجود گریه می‌کردند. گاهی انسان از فقدان کسی متأثر می‌شود و هم‌زمان غفلت و پشیمانی هم به سراغش می‌آید. من چنین حالتی داشتم و گمان می‌کنم همه مردم ایران چنین حالتی داشتند.

در دوران قبل از انقلاب شهید بهشتی را انسانی معرفی کرده بودند که سعی می‌کند به دنیای خودش برسد و عرصه مبارزات را ترک کرده است. بعدها فهمیدم روحانیان خودشان تقسیم کار کرده بودند. از همین‌رو، وجهه شهید بهشتی برای من کاملاً فرق کرد. ابتدا می‌گفتم این‌ها افرادی‌اند که تن به سختی مبارزه ندادند. وقتی فهمیدم که اگر شهید بهشتی این‌گونه عمل کرده، نه به خاطر دنیاطلبی یا رفاه‌زدگی، بلکه به این علت بود که از او خواسته بودند، مسئله برایم خیلی فرق کرد. من به این علت متأثر مضاعف دارم و به نوعی از کسی که او را این‌گونه از دست دادیم، حلاوت می‌طلبم.